



Realization of the Right to Self-determination in the Framework of R2P

Mohsen Abdollahi 

Associate Professor, International Law,
Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Seyed Reza Hosseini* 

LLM, International Law, Shahid Beheshti
University, Tehran, Iran

1. Introduction

The right to self-determination could be applied in situations aiming to prevent crimes against humanity that are subject to the responsibility to protect. Generally, governments that violate the right to self-determination of their people, including minority groups, are more prone to committing these heinous crimes. The doctrine of the responsibility to protect seeks to establish a responsible government toward its citizens; The protection aspect of the doctrine has been discussed in this research, which does not necessarily include intervention. Adhering to human rights standards and exercising the right to self-determination in the framework of the responsibility to protect is a foundation to prevent situations that can lead to atrocities and widespread violations of human rights. Thus, this can be considered as the link between the right to self-determination and the responsibility to protect.

* Corresponding Author: s.r.hosseiny@gmail.com

How to Cite: Abdollahi, M. & Hosseini, R, "Realization of the Right to Self-determination in the Framework of R2P ", The Quarterly Journal of Public Law Research, 25(80), (2023), 133-170.

Doi: 10.22054/QJPL.2023.69476.2815

2. Literature Review

The right to self-determination of people has been an important subject of much legal research as a fundamental principle of international law. On the other hand, the responsibility to protect is also among the attractive topics of international law as a new doctrine. The two notions have been separately discussed by researchers such as Antonio Cassese, Jörg Fisch, Yasmine Nahlawi, and Stacey Henderson.

It can be claimed that the subject of this article which is an updated version of the corresponding author's master's thesis, is an innovative topic in the international law literature and has not been explored before.

3. Methodology

Firstly, a descriptive research method has been used for this research i.e., the characteristics and aspects of the right to self-determination and the responsibility to protect have been discussed separately. Secondly, based on the legal research method, the governments' experiences in different situations have been observed to reach the final research result regarding the commonalities of these two notions.

4. Results

From the international law's point of view, the internal aspect of the right to self-determination is an *erga omnes* rule, and its external dimension has been accepted as a *jus cogens* rule.

However, it should be noted that a separatist interpretation of the right to self-determination has no place in the current system of international law. International legal doctrines, governments' stances, and international documents always emphasize on the importance and priority of the principle of territorial integrity. Further, international peace and security requires that separatist interpretations not be supported.

6. Conclusion

Today, respecting human rights and, most importantly, the right to self-determination is a global matter and the international community should contribute to its realization. The right to self-determination can be realized indirectly under the doctrine of responsibility to protect. In other words, the right to self-determination can be applied as a means of preventing the occurrence of crimes that are subject to the responsibility to protect doctrine, and in this regard, the international community can assist and take measures and put them on its agenda to ensure the exercise of this right.


The responsibility to protect emphasizes the primary responsibility of governments and the international community to assist other countries in carrying out their sovereign duties and only refers to the element of intervention at the last stage. The international community should come to the understanding that non-interventionist measures and international aid to the governments have a fundamental role and importance in supporting people and strengthening them and are to the benefit of international peace and security. The application of the responsibility to protect in Libya and the remedial secession in Kosovo showed how ineffective and destructive under-developed legal theories can be in practice.


On the other hand, the doctrine of responsibility to protect suffers from a lack of clear criteria for intervention which is a problem that the international community should take steps to resolve. In many cases, powerful countries, especially the permanent members of the Security Council, apply double standards towards human rights issues. So, in order to prevent similar tragedies and protect the citizens, the international community should set clear and thorough standards regarding human rights issues and make them binding. However, it should be noted that the concept of cultural diversity should be taken

into account In the process of formulating standards because, in issues related to human rights, no fixed standard that could be applied to all.

Keywords: Human Rights, Remedial Secession, Responsibility to Protect, Self-determination of People

تحقق حق تعیین سرنوشت در چهارچوب مسئولیت حمایت

محسن عبداللهی  دانشیار حقوق بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

سید رضا حسینی *  کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

حق تعیین سرنوشت یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است. این حق، دروازه سایر حقوق بشری نام گرفته و اهمیت ویژه‌ای در حقوق بین‌الملل بشر دارد. از طرف دیگر دکنترین مسئولیت حمایت، مفهومی نوپاست که با محوریت امنیت انسانی در برابر چهار جنایت بین‌المللی شکل گرفته است. هدف از این پژوهش، بررسی امکان بکارگیری ارکان غیرمداخله‌ای مسئولیت حمایت در راستای اعمال حق تعیین سرنوشت است. بنظر می‌رسد دولت‌هایی که حق تعیین سرنوشت داخلی مردمان خود شامل گروه‌های اقلیتی مختلف را نقض و بر خلاف اراده مردمان آن سرزمین بر سر کار هستند، بیشتر از سایر دولت‌ها در معرض ارتکاب جنایات موضوع مسئولیت حمایت هستند. توجه به رکن پیشگیرانه مسئولیت حمایت و بکارگیری ظرفیت‌های بین‌المللی برای کمک به دولت‌ها و اصلاح روندها از طریق جلب همکاری نظام حاکم، علاوه بر کمک به تأمین حق تعیین سرنوشت می‌تواند در راستای سایر اصول حقوق بین‌الملل همانند حاکمیت دولت، یکپارچگی سرزمینی و عدم مداخله باشد. اگرچه روشن نبودن معیارهای مداخلات حمایتی مخالفت‌هایی را بر می‌انگیزد اما در صورت اعمال بدون تبعیض آن که تقابل آن با نظم کنونی بین‌المللی می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر جامعه بین‌المللی داشته باشد، نیازی به توسل به مفهوم چالش برانگیز جدایی‌چاره‌ساز نخواهد بود.

واژگان کلیدی: جدایی‌چاره‌ساز، حق تعیین سرنوشت، حقوق بشر، مسئولیت حمایت.

مقدمه

نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل، حقوق بشر - که بعنوان یک مسئله داخلی و تحت الشمول اصل عدم مداخله قرار داشت - را به موضوعی بین‌المللی تبدیل کرد که حتی نقض شدید آن می‌تواند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بعنوان مهمترین هدف سازمان ملل متحد را به مخاطره افکند. در رأس همه حقوق بشری، اصلی قرار دارد که دروازه تمام حقوق بشری نیز بشمار می‌رود: اصل تعیین سرنوشت مردمان. این اصل که امروزه به جایگاه حقی عام الشمول و قابل مطالبه ارتقا یافته، یکی از مهمترین قواعد حقوق بین‌الملل بشمار می‌رود و البته همواره در معرض چالش و تحول بوده است. جدایی چاره‌ساز بعنوان به‌روزترین تحول و مفهوم منبعث از حق تعیین سرنوشت در موضوع استقلال کوزوو بروز کرد که در نوع خود چالشی اساسی در تداخل با سایر اصول حقوق بین‌الملل همچون یکپارچگی سرزمینی دولت است. پژوهش‌های مختلفی در رابطه با تحقق ابعاد داخلی و خارجی حق تعیین سرنوشت و وضعیت آن در حقوق بین‌الملل صورت گرفته است اما آنچه در این پژوهش مدنظر می‌باشد، بررسی نقش دکترین مسئولیت حمایت در تحقق حق تعیین سرنوشت است. فجایع انسانی که در اقصی نقاط دنیا از جمله رواندا و سربریتسا رخ داد، بی‌عملی جامعه بین‌المللی و ناکارآمدی سازوکارهای بین‌المللی در جلوگیری از این فجایع را به رخ کشید. بشری شدن حاکمیت، امنیت انسانی، مسئولیت حکومت و در نهایت مسئولیت حمایت از جمله مفاهیم جدیدی بودند که حاکی از رویکرد جدید جامعه بین‌الملل هستند.

مسئولیت حمایت برخلاف مداخله بشردوستانه تنها شامل مداخله نمی‌شود و تأکید اولیه آن بر مسئولیت‌های حمایتی خود دولت‌هاست. پس از آن، کمک‌های بین‌المللی به دولت‌ها و در مرحله آخر و تنها در صورتی که چاره دیگری وجود نداشت، مداخلات حمایتی جامعه بین‌المللی تنها در واکنش به چهار جنایت بین‌المللی یعنی جنایت علیه بشریت، نسل‌کشی، جنایت جنگی و پاکسازی قومی مطرح می‌شود.

نکته اینجاست که پیشگیری جایگاه ویژه‌ای در دکترین مسئولیت حمایت دارد. این بعد از مسئولیت حمایت عموماً شامل کمک به دولت‌های حاکم، آموزش‌های حقوق بشری، قانونمند کردن روابط، احترام به حقوق گروه‌های اقلیت و ... می‌شود؛ مواردی که

از مجرای حکومت‌های مستقر و با کمک جامعه بین‌المللی در دستور کار قرار می‌گیرد. این بعد مسئولیت حمایت که جنبه مداخله‌ای {مستقیمی} ندارد، در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است. بنظر می‌رسد حق تعیین سرنوشت در راستای پیشگیری از جنایات بشری، موضوع مسئولیت حمایت قابل بکارگیری است. عموماً دولت‌هایی که حق تعیین سرنوشت مردمان خود شامل گروه‌های اقلیتی مختلف را نقض می‌کنند، بیشتر از سایر دولت‌ها در معرض ارتکاب این جرائم می‌باشند. دکترین مسئولیت حمایت به دنبال ایجاد حاکمیت مسئول در برابر شهروندان است؛ در حالی که دولت‌های ناقض حقوق شهروندان هیچگونه احساس مسئولیتی در قبال شهروندان سرزمین یا لاقل همه شهروندان ندارند. نگاه آینده‌نگر دولت‌ها باید این تحول در حقوق بین‌الملل و از جمله حاکمیت را به فال نیک بگیرد. مردم‌سالاری و مسئولیت حاکمیت در جهت تضعیف دولت‌ها نیست و در واقع این نقض حقوق بشر می‌باشد که تهدید کننده حاکمیت است. رعایت معیارهای حقوق بشری و اعمال حق تعیین سرنوشت در چهارچوب مسئولیت حمایت، به منظور پیشگیری از مواردی است که می‌تواند منجر به خشونت‌ها و نقض‌های گسترده حقوق بشر گردد. در نتیجه، این می‌تواند بعنوان نقطه مشترک حق تعیین سرنوشت و مسئولیت حمایت مطرح شود.

بر این اساس ابتدا به تشریح وضعیت کنونی حق تعیین سرنوشت و مسئولیت حمایت، ابعاد و تعاریف آنها پرداخته می‌شود سپس به راهکارهای قابل اعمال برای کمک به تأمین حق تعیین سرنوشت که در راستای مسئولیت ابعاد غیرمداخله‌ای مسئولیت حمایت می‌باشند یعنی ترویج و حمایت از حقوق بشر، حمایت از اقلیت‌ها، عدم شناسایی وضعیت ناقض حق تعیین سرنوشت، ظرفیت‌سازی و کمک‌های بین‌المللی پرداخته می‌شود. همچنین در پایان موضوع قابل توجه تعامل مسئولیت حمایت و جدایی چاره‌ساز نیز بررسی می‌گردد.

۱. مفهوم و ابعاد حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل به «حق مردم به عنوان یک گروه، نسبت به تعیین آزادانه آینده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود» تعریف شده است. این مفهوم به شکل جمعی به حق مردم برای تصمیم‌گیری آزادانه درباره زندگی ملی‌شان و تقسیم قدرت بطور عادلانه اشاره دارد و همچنین بطور فردی به حق اشخاص به مشارکت آزادانه

در فرایندهای سیاسی تعلق می‌گیرد.^۱ می‌توان این حق را متعلق به تک‌تک افراد بشر دانست که منوط به تأمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه اعضای آن جامعه و در حقیقت حاصل جمع حق تک‌تک اعضای آن است.

تعهد جامعه بین‌المللی به حق تعیین سرنوشت با امضای منشور ملل متحد به منصفه ظهور رسید. هرچند عبارات منشور در مورد تعیین سرنوشت کلی بودند اما «این اولین باری بود که این اصل در یک معاهده چندجانبه گنجانده می‌شد و به این ترتیب تصویب منشور نقطه عطف مهمی در تاریخ تحول اصل تعیین سرنوشت به حساب می‌آید».^۲

مفهوم تعیین سرنوشت در منشور به معنای حق کسب استقلال برای مردمان غیرمستقل نبود بلکه در ارتباط با حقوق برابر دولت‌ها (و نه افراد) در راستای حمایت از مردم یک دولت در مقابل مداخلات سایر دولت‌ها بود.^۳ رویه بعدی دولت‌ها و سازمان ملل به مشخص شدن گستره و مفهوم این حق کمک شایانی کرد. اسنادی که اهمیت اساسی در شکل‌گیری تعیین سرنوشت بعنوان یک اصل حقوقی داشتند یعنی قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۵۴۱، در ۱۹۶۰ و میثاقین بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند. با استناد به این حق بود که بسیاری از کشورهایی که در زمان تصویب منشور یا وجود نداشتند یا تحت استعمار قدرت‌های بزرگ قرار داشتند به استقلال رسیدند.^۴

حق تعیین سرنوشت، ذیل نسل سوم حقوق بشر قرار می‌گیرد و تحولات بعدی منجر به تفکیک دو بعد داخلی و بین‌المللی آن شد. بعد خارجی حق تعیین سرنوشت بعنوان یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل پذیرفته شده و بر اساس آن، هرگونه اقدامی که منجر به اشغال خارجی، استعمار و تبعیض نژادی علیه مردم یک کشور شود نقض قاعده آمره بین‌المللی است. در واقع حق تعیین سرنوشت خارجی قرینه منع کاربرد زور در روابط بین‌المللی است.

1. Susanna Mancini, "Rethinking the Boundaries of Democratic Secession: Liberalism, Nationalism, and the Right of Minorities to Self-determination", ILJCL, (2008), at 554.

2. Antonio Cassese, *Self-determination of Peoples; A Legal Reappraisal* (London: Cambridge University Press, 1995) at 37.

3. Peter Malanczuk, *Akehurst's Modern Introduction to International Law*, Seventh Edition (London: Routledge, 1997) at 326.

4. Jörg Fisch, *The Right of Self-determination of Peoples: The Domestication of an Illusion*, Translated by Anita Mage (London: Cambridge University Press, 2015), at 9.

به تعبیر دیگر «حق تعیین سرنوشت خارجی در معنای استقلال، برای تأمین حق تعیین سرنوشت داخلی بود و تحقق حق تعیین سرنوشت داخلی به تقویت و برجسته‌سازی حق تعیین سرنوشت خارجی می‌انجامد.»^۱

مفهوم تعیین سرنوشت داخلی بطور قابل ملاحظه‌ای با حقوق تضمین شده در ماده ۲۵ (حق بر مشارکت سیاسی) و ماده ۲۷ (حقوق اقلیت‌ها) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^۲ مطابقت دارد و در حقیقت تعیین سرنوشت داخلی، ظهوری از همه حقوق مندرج در میثاق می‌باشد. حق تعیین سرنوشت داخلی بعنوان یک حق بشری مورد شناسایی قرار گرفته که دروازه تأمین سایر حقوق بشری است. بعد داخلی حق تعیین سرنوشت به معنای حق مردم یک کشور بر تعیین وضعیت سیاسی، شکل حکومت و مشارکت در فرایند حکومت و اداره مملکت است. هنگامی که دولت به گونه‌ای منحرف می‌شود که دیگر بیانگر اراده عمومی نیست و نمایندگی مردمان درون آن سرزمین را بر عهده ندارد.

در مورد بعد داخلی حق بر تعیین سرنوشت، حتی می‌توان به مفهوم مخالف شرط نمایندگی همه مردم که در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل حاکم بر روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد آمده نیز اشاره کرد که به نوعی بیانگر ارتباط این حق با دموکراسی است.^۳ باید توجه شود که این حق، نوع خاصی از نظام سیاسی را مورد تأکید قرار نمی‌دهد. پیش‌نویس اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل به صراحت بیان می‌کند که حکومت نماینده به معنای تجویز نوع خاصی از نظام سیاسی خاصی نیست. رویه ملل متحد نیز همین موضع را تأیید می‌کند. در واقع حتی دولتی که به نظام انتخاباتی چندحزبی پایبند نیست هم می‌تواند نمایندگی مردمش را بر عهده داشته باشد.^۴ این موضوع مورد تأکید سند اجلاس سران ۲۰۰۵ هم قرار گرفت که اگرچه دموکراسی ارزش‌ها و

1. Kalana Senaratne, "Internal Self-Determination in International Law: A Critical Third-World Perspective", AJIL, (2013), at 322.

2. The International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights (ICESCR) General Assembly Resolution 2200A (XXI), (1966).

3. Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations among States in Accordance with Charter of the United Nations, (1970), at 9-10.

4. Jure Vidmar, "The Right of Self-determination and Multiparty Democracy: Two Sides of the Same Coin?", Human Rights Law Review, Volume. 10, Issue. 2, (2010), at 247.

مبانی مشترکی را ارائه می‌کنند اما لزوماً نوع خاصی از این نظام برای همه قابل تجویز نیست.^۱

۲. تحول مفهوم مردمان

از یک بعد می‌توان تحول مفهوم مردمان بعنوان بهره‌مندان حق تعیین سرنوشت را به معنای تحول این حق دانست. حتی اگر همه مردمان را محق به استناد به حق تعیین سرنوشت بدانیم، تعیین اینکه این مردمان چه گروه‌هایی هستند موضوعی اساسی و پرچالش است. طبیعی است که میزان و نحوه بهره‌مندی مشمولین حق تعیین سرنوشت بسته به جایگاه دینفعان می‌تواند متفاوت باشد و همه به یک اندازه و یک شکل نخواهند توانست سرنوشت خود را تعیین کنند اما این نمی‌تواند جوهره حق تعیین سرنوشت که در حاکمیت مردمی متبلور می‌شود را تحت تأثیر قرار دهد.^۲

تفاوت در تعبیری که از مفهوم مردمان بدست می‌آوریم تأثیرات مهمی می‌تواند داشته باشد، برای مثال همانگونه که شاو بیان می‌کند: «اگر تعیین سرنوشت در یک معنای بسیار کلی‌تر نسبت به دولت‌هایی که قبلاً به استقلال رسیده‌اند به کار رود، هر مردمی که اراده کند، قادر به جدایی خواهد بود، که این منجر به بروز یک معمای پیچیده می‌شود. آیا ابزاری که برای برچیدن امپراتوری‌های استعماری به کار می‌رفت، می‌تواند اهرمی برای تجزیه‌ی دولت‌ها باشد؟»^۳

مفهوم مردمان در ارتباط نزدیکی با ملت‌ها قرار دارد اما کاملاً منطبق بر آن نیست و البته هنوز هم تعریف دقیقی از مفهوم ملت وجود ندارد و حتی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در نظر مشورتی خود در مورد کوزوو هیچ تعریفی از این مفهوم ارائه نمی‌دهد و هیچگاه به جمعیت ساکن این منطقه عنوان «مردم کوزوو» را اطلاق نمی‌کند.^۴ نظام وستفالایی به مفهوم ملت توجه دارد و نتیجه آن در پیدایش اصل ملیت‌ها مشخص می‌باشد.

1. The 2005 World Summit Outcome, Endorsed by General Assembly Resolution 60/1, at 30.

2. Elizabeth Rodriguez-santiago, *The Evolution of Self-Determination of Peoples in International Law, in the Theory of Self-Determination*, Edited by Fernando R. Tesón (London: Cambridge University Press, 2016), at 201-202.

3. Malcolm N. Shaw, "Peoples, Territorialism and Boundaries", *EJIL*, (1997), at 481.

4. Rodríguez-Santiago, op. cit. at 201-234

اینکه هر دولتی باید نمایندگی ملت را برعهده داشته باشد، در این نظام مطرح می‌شود. از منظر حقوقی، دو مفهوم مردم و ملت در مواقعی در موقعیت‌های مشابه بکار گرفته می‌شوند، به گونه‌ای که نمی‌توان تمایزی قائل شد. برای مثال در چهارچوب ملل متحد در مقدمه و مواد منشور، هم واژه مردمان بکار رفته و هم واژه ملت‌ها. بنظر می‌رسد اگرچه اختلافاتی در مورد مفهوم ملت‌ها و مردمان وجود دارد اما مشترکات این دو مفهوم بیشتر است.

در دوران استعمارزدایی، جایگاه مفهوم ملت و یا مردمان قابل تشخیص بود. مردمان تحت حکومت‌های استعماری کم و بیش بعنوان متعلقات آن سرزمین‌ها شناخته می‌شدند و تعیین سرنوشت در خصوص آنها قابل اعمال بود.^۱ پس از آن مردمان تحت اشغال بیگانه و همچنین مردمان تحت رژیم‌های نژادپرست را نیز در بر گرفت. «در واقع تعیین سرنوشت در این مرحله بدون توجه به قومیت، زبان و یا فرهنگ اعمال می‌شد و مهم نبود که چه تعداد «مردمان» در درون یک سرزمین حضور دارند. عبارتی این سرزمین‌ها بودند که از حق استقلال بهره می‌بردند و نه مردمان. آخرین تعبیری که از این مفهوم ارائه شد، گروهی از مردمان با ویژگی‌های قومیتی، زبانی یا مذهبی مشابه را در بر می‌گیرد که به دنبال تأمین حق تعیین سرنوشت‌شان هستند.^۲

به نظر می‌رسد اگرچه گروهی از حقوق‌دانان و دولت‌ها ... بر این اعتقادند که هر کدام از گروه‌های مختلف زبانی و قومی در محدوده یک کشور را نیز می‌توان «مردم» نامید اما آنچه بیشتر در رویه دولت‌ها و سازمان ملل برای شناخت مردم یا خلق پذیرفتنی است، معیار سرزمینی است. با توجه به این واقعیت که آغاز بحث درباره حق تعیین سرنوشت در ارکان سازمان ملل با پدیده استعمارزدایی همزمان شد، مفهوم این حق با استعمارزدایی عجین گردید. بر پایه چنین نگرشی، مجموع جمعیت ساکن در محدوده یک واحد سرزمینی بعنوان مردم تلقی شدند و گروه‌های اقلیت خارج از این مفهوم جای گرفتند.^۳

1. Christian Tomuschat, *Secession; International Law Perspectives*, Edited by Marcelo G. Kohen (London: Cambridge University Press, 2006) at 25.

2. Hurst Hannum, "The Right of Self-Determination in the Twenty-First Century", 55 *Wash. & Lee L. Rev.* 773, (1998)., at 775-776

۳. ستار عزیز، حمایت از حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل (تهران: شهر دانش، ۱۳۹۴) ص ۱۸۸.

۳. جایگاه جدایی چاره‌ساز در حقوق بین‌الملل

جدایی چاره‌ساز^۱ به این معناست که امکان توسل به حق تعیین سرنوشت خارجی جز در وضعیت‌های استعماری و اشغال خارجی، در یک مورد دیگر نیز وجود دارد و آن هنگامی است که دولت مرکزی حق تعیین سرنوشت گروهی از مردم ساکن قلمروش را انکار کند. این گروه می‌تواند با جدایی، جبرانی بر نقض حق تعیین سرنوشتش پیدا کند.^۲ این گروه به دلیل نقض‌های شدید و گسترده حقوق بشری که دولت مرکزی نسبت به آنها مرتکب می‌شود، علی‌رغم رضایت دولت حاکم، مستحق جدا شدن و استقلال می‌شوند. این گزینه همیشه به عنوان آخرین راه‌حل^۳ و به نوعی تنها گزینه است.

برخی حقوق‌دانان تجلی حق تعیین سرنوشت از طریق جدایی چاره‌ساز را اصولاً زیر سوال برده‌اند. فیش در کتاب خود چنین عنوان می‌کند که: «تعیین سرنوشت به معنای واقعی نباید به هر عنوانی از جمله چاره‌ساز، جبرانی، تشویقی یا ... منوط باشد. اولاً اگر این حق به مردم تعلق دارد باید بتوانند آن را اعمال کنند و نمی‌توان آن را منوط به رنج کشیدن تحت شرایط خاصی کرد. ثانیاً مقرر کردن چنین شرایطی موجب معلق شدن تعیین سرنوشت مردم به اراده بیگانگان می‌شود. چرا که این کشورهای خارجی یا نهادهای بین‌المللی هستند که باید تصمیم بگیرند آیا مردم این منطقه مستحق اعمال حق خود برای تعیین سرنوشت هستند یا خیر؛ این در واقع نقض غرض است.»^۴ عبارت دیگر اعمال حق تعیین سرنوشت اصولاً در چهارچوب یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها پذیرفته شده و در واقع تعیین سرنوشت و یکپارچگی سرزمینی دقیقاً بعنوان جنبه‌های مختلفی از یک حق عمل می‌کنند.

نکته مهم جایگاه اصل یکپارچگی سرزمینی و تعامل جدایی چاره‌ساز با این اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است. این اصل نتیجه اصل حاکمیت بعنوان مهمترین اصل در نظام وستفالیایی و همچنین عدم مداخله بشمار می‌رود. دولت‌ها پذیرفته‌اند که در روابط خود اصل یکپارچگی سرزمینی و وحدت سیاسی سایر دول را محترم شمارند. اصل یکپارچگی

1. Remedial Secession.

۲. علیرضا ابراهیم گل و سیامک کریمی، «تقابل تمامیت سرزمینی و حقوق بشر؛ ارزیابی حقوقی نظریه جدایی چاره‌ساز»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال سوم، شماره ۲، (۱۳۹۴)، ص ۳.

3. Last Resort.

4. Fisch, op. cit. at 235.

سرزمینی در مهمترین اسناد بین‌المللی ذکر شده است: ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل، بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد و همچنین اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در ۱۹۷۰.

بر اساس اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل حاکم بر روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد، هیچ چیز در مورد تعیین سرنوشت نباید به نحوی تفسیر شود که منجر به تجویز یا تشویق تجزیه یا خدشه‌دار کردن یکپارچگی سرزمینی وحدت سیاسی دولت‌هایی گردد که مطابق اصل تعیین سرنوشت عمل می‌کنند و در نتیجه نمایندگی کل مردمی را که در آن ساکن هستند، بدون تبعیض نسبت به نژاد، رنگ یا اعتقادات به عهده دارند. مفهوم مخالف این قید محافظ^۱ بعنوان یکی از مبانی جدایی چاره‌ساز مطرح می‌شود.^۲

نسل‌کشی اقلیت‌های آلبانیایی کوزوو، این مسئله را مطرح کرد که آیا یکپارچگی سرزمینی دولت مرکزی در هر شرایطی محترم است؟ با توجه به اینکه بعنوان مثال اعلامیه اصول ملل متحد^۳ و اعلامیه ملل متحد به مناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس سازمان ملل^۴، به نوعی حفظ یکپارچگی سرزمینی دولت مرکزی را منوط به نمایندگی کل مردمان سرزمین دانسته‌اند. اولین گرایش‌ها در طرح این رویکرد را می‌توان در گزارش حقوق‌دانان درباره جزایر آلاند مشاهده کرد. «این گزارش جدایی جزایر آلاند از فنلاند را مجاز ندانست و در عوض بر مسئولیت دولت فنلاند نسبت به اقلیت سوئدی‌زبان ساکن در جزایر و تأمین حقوق اساسی آنها اشاره کرد^۵، چنین استدلال شد که جدایی یک اقلیت از دولتی که بخشی از آن را تشکیل می‌دهد و انضمام آن به یک دولت دیگر، تنها بعنوان راه‌حل استثنایی، در شرایطی مطرح می‌شود که دولت مزبور، نخواهد یا نتواند عدالت و تضمین‌های موثر مربوط به آن را

1. Safeguard Clause.

2. Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations among States, op. cit. at 9-10.

3. Ibid.

4. Declaration on the Occasion of the Fiftieth Anniversary of the United Nation, (1995), at 3.

5. Decision of the Council of the League of Nations on the Aaland Islands including Sweden's Protest Minutes of the 14th Meeting of the Council, (1921).

تأمین کند. کمیته برای ساکنان جزیره تضمین حقوق مکتسبه تا حد استقلال را که در راستای منافع امنیت داخلی و خارجی است، ضروری می‌داند.^۱

دیوان عالی کانادا نیز در قضیه جدایی کبک حق تعیین سرنوشت مردمان را به معنای دنبال کردن توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در چهارچوب دولت موجود و حق تعیین سرنوشت خارجی (که شامل جدایی یک‌جانبه نیز می‌شود) را تنها مختص موارد بسیار شدید و تحت شرایط خاص می‌داند. این موارد خاص شامل موقعیت‌هایی می‌شود که در آن مردم از حق تعیین سرنوشت داخلی‌شان محروم می‌شوند و بعنوان آخرین چاره به جدایی متوسل می‌شوند و در همین راستا به اعلامیه ۱۹۷۰ مجمع عمومی در مورد اصول حقوق بین‌الملل و قید محافظی که در آن ذکر شده اشاره می‌کند.^۲

حداقل تا زمان توسعه حقوق بین‌الملل در مورد کوزوو، رویه دولت‌ها در این باره مشخص نبود. برای مثال محرومیت کردهای شمال عراق از حکومت به همراه سرکوب گسترده آنها - که شامل بمباران شیمیایی کردها نیز می‌شد - منجر به حمایت دولت‌ها از مبارزات کردها برای کسب استقلال نشد.^۳ دیوان بین‌المللی دادگستری در بندهای ۷۹ و ۸۴ نظر مشورتی خود پیرامون مشروعیت اعلامیه استقلال کوزوو بیان کرد: در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای مبنی بر ممنوعیت صدور اعلامیه استقلال برای بازیگران غیردولتی وجود ندارد و در نتیجه صدور اعلامیه ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ نقض حقوق بین‌الملل نیست.

همانگونه که قاضی کروما در بند ۱۰ نظریه جداگانه خود اشاره می‌کند اولاً صدور اعلامیه یکجانبه استقلال نقض قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت سازمان ملل بعنوان یک قانون خاص بشمار می‌رود. این قطعنامه که ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شده بود و بر اساس ماده ۲۵ منشور الزام‌آور شناخته می‌شد، هرگونه راه‌حلی را منوط به گفتگو و با رعایت حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی دولت یوگوسلاوی (صربستان) می‌کند. در حالی که اعلامیه مذکور بدون رعایت این شروط صادر شد. ثانیاً استناد به اعلامیه استقلال

1. Jamie Trinidad, *Self-determination in Disputed Colonial Territories* (London: Cambridge University Press, 2017) at 243.

2. Reference re secession of quebec, [1998] 2 S.C.R. 217 , at 134- 135.

3. Marc Weller, *Human Rights in Weak, Divided, and Threatened States, in International Human Rights in the 21st Century; Protecting the Rights of Groups*, Edited by Gene M. Lyons and James Mayall (Maryland: Rowman & Littlefield, 2003) at 63.

کوزوو برای تشکیل دولت جدید آنهم بدون رضایت دولت حاکم از منظر قواعد عمومی حقوق بین الملل نیز مشروعیت ندارد. ثالثاً اگر جدایی طلبی بر خلاف حقوق بین الملل تلقی گردد، سایر دولت‌ها ملزم هستند از شناسایی آثار و وضعیت‌هایی که در نتیجه نقض حقوق بین الملل به وجود آمده یعنی دولت جدید، خودداری کنند و گرنه مسئولیت بین المللی متوجه آنها خواهد بود. در واقع می‌توان گفت این بزرگترین خطای دیوان بود که به بررسی تعهد دولت‌ها نسبت به عدم شناسایی چنین وضعیت‌هایی پرداخت. شرایط کوزوو در حال حاضر قابل توجه است چرا که بعد از گذشت بیش از یک دهه، حدود نیمی از کشورها آن را مورد شناسایی قرار نداده‌اند و این کشور هنوز نتوانسته به عضویت سازمان ملل متحد در بیاید. در نتیجه باید چنین برداشت کرد که نیمی از کشورهای جهان در حال نقض حق تعیین سرنوشت مردمان کوزوو هستند که البته غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

بعلاوه این تحلیل دور از واقعیت نیست که شناسایی نابهنگام کوزوو توسط برخی اعضای جامعه بین المللی - بر مبنای عدم موضع‌گیری روشن دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی خود - تبدیل به یک سوء سابقه و مستمسکی برای پیوسته‌سازی کریمه با ادعای حق تعیین سرنوشت توسط روسیه شد. روسیه با استناد به این نظریه، به پیوسته‌سازی کریمه به خود اقدام نمود. مجمع عمومی در قطعنامه خود که با رای مثبت ۱۰۰ کشور عضو به تصویب رسید این اقدام را غیرقانونی اعلام می‌کند و از همه نهادها می‌خواهد از شناسایی این منطقه به عنوان بخشی از کشور روسیه خودداری نمایند.^۱ روسیه در واقع با مستمسک قرار دادن حق تعیین سرنوشت مردم کریمه، مرتکب نقض منشور ملل متحد و مشخصاً بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد در مورد منع توسل به زور، احترام به استقلال سیاسی و یکپارچگی سرزمینی اوکراین شد. تالی فاسدی که در پرونده اعلامیه‌های استقلال جمهوری‌های خلق لوهانسک و دونستک نیز دامن جامعه بین المللی را گرفت. تاکنون روسیه، اوستیای جنوبی و آبخازیا، این جمهوری‌های خودخوانده را به رسمیت شناخته‌اند و کشورهای آفریقای مرکزی، بلاروس، سوریه، سودان، نیگاراگوئه و ونزوئلا نیز از تصمیم روسیه برای به رسمیت شناختن آنها حمایت کرده‌اند.

1. Territorial Integrity of Ukraine, General Assembly Resolution, GA/11493, (27 March), (2014).

بنظر می‌رسد اینکه حق تعیین سرنوشت بتواند به عنوان مستمسکی برای جدایی چاره‌ساز باشد، در حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار نگرفته است و بعبارت دقیق‌تر بر خلاف اصول اساسی حقوق بین‌الملل از جمله حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی است. همچنین از نظر عملی نیز باید به نتایج حاصل از چنین ایده‌های متهورانه‌ای توجه داشت. «اگر هر گروه اقلیت، بتواند با استناد به مقررات حقوق بین‌الملل راهکار جدایی را در پیش گیرد، پایانی برای این تجزیه‌ها وجود نخواهد داشت و همین امر صلح و امنیت بین‌المللی را به طور جدی به خطر می‌اندازد. به علاوه تشکیل کشورهای قومیتی خود می‌تواند به علائق و انگیزه‌های قومیتی دامن بزند و راهی را برای سوء استفاده گروه‌های افراطی باز کند.»^۱ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عنوان مهمترین هدف سازمان ملل متحد در راستای منافع همه کشورها و حتی اقلیت‌های حاضر در آنهاست. پیش از گشودن این جعبه پاندورا باید نسبت به عواقب آن آگاه بود چراکه جدایی، یک روند یک‌طرفه است که در صورت اجرا نمی‌توان مجدداً حکم به برگشت وضعیت به حالت قبل داد و صلح و ثبات در درون و بیرون مرزهای جدید کاملاً تحت تأثیر قرار خواهند گرفت.^۲

۴. دکترین مسئولیت حمایت

مسئولیت حمایت با ادعای پاسخگویی به افکار عمومی جهان طرح شده که انفعال و تبعیض جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل نسبت به نقض حقوق اساسی مردم بیگناه را مورد انتقاد قرار می‌دهد. «این تئوری بازتعریف و جایگزین مفهوم «مداخله بشردوستانه» است در حالی که به روابط دولت حاکم با شهروندان نظر دارد و بر خلاف مداخله بشردوستانه زمینه مداخله یک‌جانبه را فراهم نمی‌کند.»^۳

مسئولیت حمایت به عنوان تضمینی برای رعایت حقوق اساسی بشر است. مسئولیتی که در وهله اول بر دوش دولت‌ها قرار دارد و در صورتی که دولتی نتواند یا نخواهد، جامعه

1. Stefan Oeter, "The Kosovo Case – An Unfortunate Precedent", Max-Planck-Institute, (2015), at 52.

2. Pau Bossacoma Busquets, *Morality and Legality of Secession* (Switzerland: Palgrave Macmillan, 2020) at 304.

3. Ramesh Thakur, "Global Justice and National Interests: How R2P Reconciles the Two Agendas on Atrocity Crimes", *Global Responsibility to Protect*, 11, (2019), at 415.

بین‌المللی این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد. البته این مفهوم رویکرد محدودی را اتخاذ می‌کند و تنها در حمایت از افراد در برابر نسل‌کشی، پاک‌سازی نژادی، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت مورد استناد قرار می‌گیرد. در چهارچوب مسئولیت حمایت، حاکمیت به مفهومی بدل شده که تماماً به معنای مسئولیت است؛ هم در برابر افراد جامعه و هم در برابر جامعه بین‌المللی.^۱ ایده‌ای که البته جدید نیست و سابقه آن به آثار قدمایی همچون هابز می‌رسد که اولین هدف و توجیه دولت را محافظت از شهروندان می‌داند اما مسئولیت حمایت در راستای نظام بین‌المللی فردمحور بجای دولت‌محور، دولت را ابزاری برای ایفای مسئولیت اساسی خود مبنی بر رعایت حقوق بشری آحاد جامعه معرفی می‌کند. در واقع انسانی بودن حاکمیت و حرکت در راستای منافع و حقوق افراد جامعه، سنگ محک اعتبار آن است.^۲ در واقع حاکمیت، مسئولیت دوگانه‌ای را در پی دارد که از نظر خارجی در «احترام به حاکمیت سایر دولت‌ها» و از نظر داخلی «احترام به شأن و حقوق اساسی همه مردم آن سرزمین» متبلور می‌شود. گزارش ۲۰۰۹ صراحتاً خدشه‌پذیری حاکمیت را منوط به خودداری دولت از عمل به تعهداتش مبنی بر جلوگیری و مقابله با نسل‌کشی و جرایم علیه بشریت کرده است.^۳ باید توجه داشت که مسئولیت حمایت برای جامعه بین‌المللی یک انتخاب بین مداخله نظامی و بی‌عملی نیست بلکه آنچه از گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت برداشت می‌شود این است که یک سری اقدامات غیراجباری و اجباری برای جلوگیری یا توقف جنایات علیه مردم را شامل می‌شود و مداخله نظامی تنها یکی از واکنش‌های جامعه بین‌المللی است.^۴ بنابر آنچه خانم پیترز ارائه کرده‌اند، حاکمیت انسانی موجب نیاز به ارزیابی دوباره مداخلات حمایتی دارد. این مداخلات باید محدود و

1. Heidarali Teimouri & Surya P. Subedi, "Responsibility to Protect and the International Military Intervention in Libya in International Law: What Went Wrong and What Lessons Could Be Learnt from It?", *Journal of Conflict & Security Law*, Oxford University Press, Vol. 23, Issue 1, (2018), at 4.

2. Anne Peters, "Humanity as the A and Ω of Sovereignty", *European Journal of International Law*, 20, (2009), at 514.

3. Report of the Secretary-General: Implementing the Responsibility to Protect, A/63/677, (2009), at 7.

4. Ibid. at 2.

در راستای حفظ و حمایت از حق تعیین سرنوشت مردمان جامعه مورد بحث و حقوق بشری آنها که در وهله اول بر عهده دولت حاکم است باشد.^۱

سران کشورها در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند نهایی نشست ۲۰۰۵، مسئولیت دولت‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهند. مطابق این مواد، اگرچه تأکید اصلی بر پیشگیری و اقدامات صلح‌آمیز برای حفاظت از مردم است اما در عین حال جامعه جهانی آمادگی خود را ابتدا برای کمک به دولت‌ها در راستای اجرای وظایف حمایتی خود و در صورت لزوم برای انجام اقدامات دسته‌جمعی به‌موقع و موثر در مواقع ناتوانی یا خودداری مقامات ملی در حمایت از اتباع‌شان در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و پاکسازی قومی را اعلام می‌کنند.^۲ بند ۱۳۸ در واقع در پی این است که مسئولیت حقوقی دولت را در این زمینه تثبیت کند نه مسئولیت سیاسی. وقتی این مسئولیت ایجاد شد، می‌توان آن را مطالبه کرد و ضمانت اجرایی برای عدم انجام آن مقرر کرد. مطابق بند ۱۳۹، این دکترین به مثابه یک اصل راهنما برای اجرای صلاحیت‌های شورای امنیت سازمان ملل است و البته چیزی به صلاحیت‌های آن نمی‌افزاید بلکه چهارچوبی برای اعمال اقتدار شورای امنیت است.

۵. تعامل مسئولیت حمایت با جدایی‌چاره‌ساز

مسئولیت حمایت لزوماً در مقابل حاکمیت قرار نمی‌گیرد بلکه بازتعریفی از حاکمیت از مفهوم «حاکمیت به مثابه کنترل» به «حاکمیت به مثابه مسئولیت»، در واقع هسته اصلی مسئولیت حمایت را تشکیل می‌دهد و مداخله جامعه بین‌المللی به‌عنوان آخرین راه‌حل مطرح می‌شود.^۳ از طرف دیگر، جدایی‌چاره‌ساز نیز به‌عنوان آخرین گزینه برای اعمال حق تعیین سرنوشت در موارد نقض شدید حقوق مردم سرزمین مطرح شده است. مسئولیت حمایت تا حد زیادی در تطابق با اصول کنونی حقوق بین‌الملل است در حالی که جدایی‌چاره‌ساز تعارض جدی با اصول اساسی حقوق بین‌الملل دارد. در این بخش به این موضوع پرداخته

1. Peters, op. cit. at 544.

2. The 2005 World Summit Outcome, op. cit.

3. Shirley V. Scott & Roberta C. Andrade, "Sovereignty as Normative Decoy in the R2P Challenge to the Charter of the United Nations", *Global Responsibility to Protect*, 11, (2019), at 200.

می‌شود که حقوق بین‌الملل چه موضعی در تعامل مسئولیت حمایت و جدایی چاره‌ساز دارد و از رهگذر کدام یک از این مفاهیم می‌توان جان انسان‌های بیشتری را حفظ کرد.

گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، مهمترین سند مسئولیت حمایت است که به موضوع جدایی‌طلبی اشاره می‌کند. این گزارش در بند ۴.۳۳ خود، هدف از مداخلات را توقف یا کاهش آسیب‌های وارده بر افراد عنوان و بیان می‌کند: هرگونه استفاده از نیروی نظامی به منظور تغییر مرزها و یا کمک به پیشبرد ادعای یک گروه مبارز، به استناد حق تعیین سرنوشت را موجه نمی‌داند. همچنین سرنوشتی حکومت نیز هدف مشروعی به شمار نمی‌آید، حتی رژیمی که در حمایت از مردمانش ناتوان شده است ... همچنین اشغال سرزمین یک دولت اگرچه در مواردی اجتناب‌ناپذیر است اما نمی‌تواند یک هدف مشروع تلقی شود.^۱ همچنین گزارش بند ۵.۲۳ در مورد سرزمین‌های تحت اداره سازمان ملل، بیان می‌دارد: مسئولیت حمایت اساساً برای پاسخگویی به تهدیدات علیه جان انسان‌ها طراحی شده است و نه ابزاری برای کسب اهداف سیاسی مانند استقلال سیاسی بیشتر، تعیین سرنوشت و یا استقلال برخی گروه‌ها در درون یک کشور. در واقع اگرچه این موضوعات مهم ممکن است مرتبط با مسائل بشردوستانه باشند که مداخلات نظامی را منجر شده‌اند اما مداخله به خودی خود نمی‌تواند مبنایی برای ادعاهای جدایی‌طلبانه بیشتر گردد.^۲

سند اجلاس سران در سال ۲۰۰۵ با عنوان اصول و ارزش‌ها، ضمن تأکید بر احترام به حاکمیت برابر کشورها، یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها و استقلال سیاسی آنها، حق تعیین سرنوشت مردمان تحت استعمار و مردمان تحت سلطه بیگانگان را مورد تأیید قرار می‌دهد و در ادامه به اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و همچنین احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اشاره می‌نماید. همچنین در بند ۷۷، تعیین سرنوشت را به عنوان ابزاری در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی معرفی می‌کند.^۳

مسئولیت حمایت در صورتی که منجر به مسئولیت‌پذیری دولت مرکزی شود، می‌تواند به عنوان راهکار با ثبات و دائمی در راستای حفظ مرزهای دولت حاکم و نیز اصول حقوق

1. The Responsibility to Protect, Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty, Issued by the International Development Research Centre, (2001), at 35.

2. Ibid. at 43.

3. The 2005 World Summit Outcome, op. cit. at 1-2.

بین الملل بکار گرفته شود. در صورتی که توسل به مفهوم چالش برانگیز جدایی چاره‌ساز به معنای پایان اختلافات نیست و تنها به پاک شدن صورت مسئله می‌انجامد. یک اختلاف داخلی به صحنه بین‌المللی کشیده شده و بعد فرامرزی پیدا کرده است. به علاوه، پایانی بر اینگونه اختلافات نخواهد بود؛ بسا اینکه بحران کنونی کوزوو و تهدید نژادی صرب‌های اهل کوزوو بخوبی نشان دهنده این واقعیت است.

نکته دیگر در مورد رابطه جدایی چاره‌ساز و مسئولیت حمایت اینست که جدایی چاره‌ساز حتی از نگاه حامیان آن، به عنوان آخرین راه حل و آخرین گزینه مطرح می‌شود. در واقع تنها هنگامی که همه گزینه‌های صلح‌آمیز و سازگار با اصول حقوق بین‌الملل از جمله یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها کارایی خود را از دست دادند امکان توسل به جدایی چاره‌ساز مطرح می‌شود. این به معنای منوط و موکول شدن جدایی چاره‌ساز به اعمال و توسل به مسئولیت حمایت است. اینکه جامعه بین‌المللی به این نتیجه برسد تنها راه جلوگیری از ارتکاب جرائم بین‌المللی علیه گروه‌های حاضر در یک سرزمین، جدایی و تشکیل دولتی مستقل است، امر بسیار بعیدی به نظر می‌رسد و حتی از منظر عملی نیز کوزوو نشانه‌ای بر عدم موفقیت و کارایی این نظریه است. این موضع نتایج مثبتی به دنبال دارد که می‌توان به حفظ نظم جامعه بین‌المللی و رعایت اصول اساسی حقوق بین‌الملل از جمله یکپارچگی سرزمینی و حاکمیت دولت‌ها اشاره کرد. جامعه بین‌المللی باید به نحوی مداخله حمایتی خود را به اجرا گذارد که هم از مردم تحت حکومت دولت حمایت شود و هم یکپارچگی سرزمینی آن حفظ شود. بنظر می‌رسد کاربست صحیح مسئولیت حمایت در ستون‌های مختلف خود موجب بی‌نیازی جامعه بین‌الملل از توسل به نظریه بحث برانگیز جدایی چاره‌ساز خواهد شد و حتی نقض‌های شدید حقوق بشری از جمله جنایات موضوع مسئولیت حمایت نیز نباید مستمسکی برای ادعای جدایی یا تجزیه کشورها باشد.

با توضیحات بالا، در این بخش به بررسی راهکارهای قابل اعمال در راستای ابعاد پیشگیرانه مسئولیت حمایت پرداخته می‌شود که در راستای تحقق حق تعیین سرنوشت مردمان نیز می‌باشند. این رویکردها می‌توانند بدون آنکه حساسیت و مخالفت دولت‌های حاکم را برانگیزند یا در مغایرت با سایر اصول حقوق بین‌الملل باشند، به تحکیم و تقویت دولت مسئول و در نتیجه تأمین حق تعیین سرنوشت مردمان بینجامند. البته بسیاری از عناصر

آنچه بعنوان حکمرانی بایسته شناخته شده است می‌توانند اهداف مربوط به مسئولیت حمایت را نیز تأمین کنند، عناصری چون حاکمیت قانون، دادگستری صالح و مستقل، اصلاح نهادهای امنیتی، جامعه مدنی قوی، مطبوعات مستقل و فرهنگی سیاسی که بتواند در جهت حمایت از مدارا، گفتگو و مقابله با مشکلات و بی‌عدالتی‌های سیاست‌های هویتی عمل کند اما در اینجا از دیدگاه حقوق بین‌الملل به ظرفیت‌های غیرمداخله‌ای مسئولیت حمایت پرداخته شده است.

۶. مسئولیت دولت در ترویج و حمایت از حقوق بشر

طی سه دهه پیش از جنگ جهانی دوم، مسئله حقوق بشر به ندرت در دستور کار سیاسی بین‌المللی قرار می‌گرفت. زیرا حقوق بشر که نوعاً متضمن رفتار یک دولت با شهروندان خویش در سرزمین خودش بود، اغلب یک موضوع کاملاً داخلی تلقی می‌شد. دولت‌ها نیز به موجب اصل عدم مداخله بعنوان یک وظیفه مرتبط با حق حاکمیت، خود را مقید می‌دیدند در مسائلی که اساساً در صلاحیت‌های داخلی دولت‌های برخوردار از حاکمیت دانسته می‌شد دخالت نکنند.^۱ اما در پی وقوع نقض‌های گسترده، جنبش‌هایی در حمایت از حقوق بشر شکل گرفت که ابتدا در حوزه‌های محدودی مانند حقوق اقلیت‌ها رشد پیدا کرد ولی پس از رخداد وقایع دهشتناک جنگ جهانی دوم، منشور ملل متحد به رعایت حقوق اساسی بشر بعنوان ابزاری در جهت تقویت صلح و امنیت بین‌المللی نگاه کرد.

تصویب میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گامی در جهت الزام‌آور کردن تعهدات حقوق بشری دولت‌ها بود. «دولت‌ها موظف شدند اجرای حقوق مدنی و سیاسی را به عنوان حقوق ذاتی انسان‌ها، از طریق تصویب قوانین ملی و تجدید نظر در قوانین اساسی تضمین کنند. در مقابل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صرفاً هدف‌هایی هستند که می‌بایست به دست آیند به جای آنکه حقوقی باشند که می‌بایست مورد حمایت قرار گیرند و لذا طرف‌های متعاقد باید برنامه عمل برای

۱. فریده شایگان و همکاران، تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، زیر نظر جمشید ممتاز (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۲) ص ۱.

دستیابی به این حقوق را تصویب کنند.^۱ تعهدات حقوق بشری دولت‌ها در بسیاری از کنوانسیون‌ها و معاهدات جهانی و منطقه‌ای نیز ذکر شده است. دولت‌ها بعنوان اولین و مهمترین حامیان حقوق بشری شهروندانشان به شمار می‌روند. این مفهومی است که بند ۲ ماده ۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به آن اشاره کرده است. بند آخر اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نیز نخستین وظیفه دولت‌ها را حفظ و ارتقای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی عنوان کرده است. این سند در ماده ۸ به این نکته اشاره کرده که مردم‌سالاری، توسعه و رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به یکدیگر وابسته‌اند و همدیگر را متقابلاً تقویت می‌کنند. این مواضع هم‌راستا با مبانی مسئولیت حمایت در اولویت دادن به دولت‌ها بعنوان حامیان اصلی شهروندان است. گزارش سال ۲۰۰۹ دبیر کل سازمان ملل در بند ۱۶، حاکمیت مسئول را حاکمیتی می‌داند که به حقوق بشری شهروندان خود را رعایت می‌کند.^۲ رعایت حقوق بشر توسط دولت‌ها مطابق آنچه در اسناد بین‌المللی از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین آمده است، خصوصاً در پیشگیری از ارتکاب جنایات نقش مهمی دارد و این وظیفه‌ای است که مسئولیت حمایتی دولت بر اساس گزارش مذکور نیز ایجاب می‌کند. از طرف دیگر «به نظر می‌رسد اجماعی مبنی بر ماهیت آمراهی شماری از قواعد حقوق بین‌الملل بشر، وجود داشته باشد. حداقل در مواردی مانند منع برده‌سازی، تجارت برده، تبعیض نژادی، شکنجه و سرکوب حق تعیین سرنوشت مردمان».^۳ این موارد می‌تواند شامل بیشتر مواد مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین بین‌المللی باشد. عدم رعایت حقوق بشری می‌تواند مسئولیت دولت‌ها را به دنبال داشته باشد.

به نظر می‌رسد اگر دولت‌ها تعهداتی که نسبت به تحقق بعد داخلی حق تعیین سرنوشت دارند را به درستی به انجام برسانند، در پیشگیری از ارتکاب جنایات مرتبط با مسئولیت حمایت که به شدت وجدان جامعه بین‌المللی را منقلب و هزینه‌های زیادی را به جامعه بین‌المللی تحمیل می‌کنند، تأثیرگذار خواهد بود. همان‌گونه که مارک ولر بیان می‌کند:

۱. همان، ص ۳۰.

2. Implementing the Responsibility to Protect, op. cit. p. 11.

3. Olivier De Schutter, *International Human Rights Law; Cases, Materials, Commentary* (London: Cambridge University Press, 2010) at 65.

«حقوق بشر، صلح و ثبات را در درون جوامع و در روابط میان جوامع، تضمین می‌کند. یکی از عوامل اصلی در این زمینه، تضمین حقوق بشری مرتبط با آزادی‌های سیاسی و فردی و حاکمیت قانون است که از طریق یک نظام مردم‌سالار تضمین می‌گردند»^۱. دولت‌ها وظیفه دارند اقدامات قانونی و قضایی لازم برای حمایت از حقوق شهروندی و بشری آحاد جامعه را در دستور کار قرار دهند و به عنوان مثال از طریق قانونگذاری، جرم‌انگاری نقض حقوق بشر و تعقیب، محکومیت و مجازات ناقضان و مجرمین در این راستا اقدام کنند. به علاوه، ایجاد سازوکار و ساختارهای لازم برای حاکمیت قانون و نیز نهادهایی که از طریق آنها تعیین سرنوشت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور به دست مردم رقم بخورد، از جمله مسئولیت‌های دولت به شمار می‌رود. احترام به عقاید و خواست مردمان یک سرزمین و رعایت حقوق مشارکتی آنها که جلوه‌های حق تعیین سرنوشت هستند، می‌تواند موجب مقبولیت حکومت مرکزی و کمک به بقای آن تلقی شود که مطمئناً نقش اساسی در کاهش خشونت‌های گسترده و نقض شدید حقوق بشری مردمان سرزمین دارد. اجرایی کردن این موارد که از جمله وظایف دولت‌ها به شمار می‌روند، علاوه بر تضمین آرامش و ثبات اجتماعی، ثبات سیاسی و مقبولیت مردمی نظام حاکم را هم به دنبال خواهند داشت. در این شرایط است که ادعای نقض حق تعیین سرنوشت مردم مطرح نخواهد شد و در نتیجه توسل به جدایی‌چاره‌ساز نیز محلی از اعراب نخواهد داشت.

۷. مسئولیت دولت در حمایت از اقلیت‌ها

تعریف اقلیت^۲ کار ساده‌ای نیست و هنوز هم تعریف مشخصی در حقوق بین‌الملل برای آن وجود ندارد اما می‌توان به تعریف *فرانچسکو کاپوتورتی*، گزارشگر ویژه سازمان ملل بسنده کرد هرچند که این تعریف نهایتاً رضایت کمیسیون را نیز کسب نکرد: «اقلیت گروهی است که از لحاظ عددی، نسبت به بقیه جمعیت دولت کوچکتر است و اعضای

1. Weller, op. cit. at 65.

2. Minority.

آن ویژگی‌های قومی، مذهبی یا زبانی را دارند که متفاوت با بقیه جمعیت است و یک حس همبستگی نسبت به حفظ فرهنگ، رسوم، مذهب و زبان در بین آنها وجود دارد.^۱ حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت گروه‌های اقلیت در یک کشور را به شکل حق بر موجودیت و حفظ هویت مورد شناسایی قرار داده است. کمیته رفع هرگونه تبعیض نژادی، سه حق را برای اقلیت‌ها به رسمیت شناخته که شامل دسترسی به حکومت دموکراتیک، حفظ هویت و آزادی‌های به رسمیت شناخته شده بین‌المللی می‌باشند.^۲ این گروه‌ها حق دارند به شکلی به زندگی خودشان در چهارچوب دولت موجود ادامه دهند که آیین‌ها و سبک زندگی خاص خودشان را رعایت و آنها را حفظ کنند.

در واقع حقوق بین‌الملل با این هدف که یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها بعنوان مهمترین تابعان در نظم وستفالیایی را به همراه حقوق گروه‌های اقلیت بعنوان خواست جامعه بین‌المللی حفظ کند و تعارض ابتدایی میان این دو موضوع را حل کند، به فکر تحمیل تعهداتی بر دولت‌ها افتاد.^۳ کما اینکه در قطعنامه سال ۲۰۰۷ مجمع عمومی^۴، حق تعیین سرنوشت گروه‌های بومی نیز به حفظ هویت و سبک زندگی خاص و تعیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها (در سطح خودمختاری) تعبیر شد. اما ماده ۴۶ به مرزهای این تعیین سرنوشت یعنی یکپارچگی سرزمینی و وحدت سیاسی دولت حاکم تأکید کرد تا صراحتاً تمایز آن با بعد خارجی تعیین سرنوشت را مشخص کند.^۵

دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری دو نکته اساسی در مورد حمایت از اقلیت‌ها را در بندهای ۵۰ و ۵۱ نظر مشورتی خودش درباره مدارس اقلیت‌ها در آلبانی ذکر کرده است: اول اینکه بایستی نسبت به رعایت حقوق و رفتار با اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی مانند

1. Jamal Barafi & Nael George, "The Legal Protection of Minorities from International Law and Arab Mashreq Perspectives", *International Journal on Minority and Group Rights*, (2020), at 557-8.

2. CERD General Recommendation, Right to Self-Determination, No. 21, (1996).

3. Shaw, op. cit. at 479.

4. UNDRIP.

5. Dorothee Cambou, "The UNDRIP and the Legal Significance of the Right of Indigenous Peoples to Self-determination: A Human Rights Approach with a Multidimensional Perspective", *The International Journal of Human Rights*, (2019), at 2-3.

سایر اتباع آن دولت تضمینی وجود داشته باشد. دوم اینکه باید ابزار مناسبی برای تضمین حمایت از ویژگی‌های نژادی، رسوم و خصوصیات ملی آنها فراهم گردد.^۱

ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مهمترین مقرر در باره حمایت از اقلیت‌ها در سطح جهانی است. این ماده سه حق را برای اقلیت‌ها شناسایی می‌کند که عبارتند از: حق تمتع از فرهنگ خاص خود، حق تدین به دین خود و عمل بر طبق آن و حق تکلم به زبان خود. «این ماده در حالی به تصویب رسید که ماده ۱ مشترک میثاقین حق تعیین سرنوشت همه مردمان را مورد پذیرش قرار داده بود. تعبیری که از درج این ماده در اعلامیه می‌شود اینست که حقوقی که برای اقلیت‌ها مورد پذیرش قرار گرفته تنها حقوق مندرج در این ماده هستند»^۲. کمیته حقوق بشر نیز در تفسیر خود از ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرده که حق تعیین سرنوشت، چیزی متفاوت از حقوق اقلیت‌هاست که در این ماده ذکر شده‌اند و در هر صورت اعمال این حقوق نباید به اصل یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها خدشه‌ای وارد کند. آرمان‌های فرهنگی و سایر خواسته‌های گروه اقلیت در یک فرایند مردم‌سالارانه قابل دستیابی هستند.^۳

با در نظر گرفتن اسناد بین‌المللی درباره حقوق اقلیت‌ها می‌توان گفت رعایت حقوق اقلیت‌ها باید در قوانین کشورها متجلی و قواعدی برای تضمین آنها وضع گردد. حاکمیت قانون یکی از ابزارهایی است که همواره می‌تواند در پیشگیری از اختلافات موثر باشد. البته قانونی که بر مبنای عدالت و واقعیات زمانه وضع شده باشد. باید آزادی بیان، اجتماعات، اعمال مذهبی و استفاده از زبان مادری و آموزش آن را به وسیله تضمین‌های قانونی تأمین کرد.

دولت وظیفه مهمی در احترام به حقوق بشری گروه‌های اقلیت و بکارگیری ترتیبات سیاسی که در آنها همه گروه‌ها محترم شناخته شده باشند بر عهده دارد. دولت‌ها باید قوانین و مجازات‌هایی را در مقابله با نژادپرستی و تبعیض‌های ناروایی که علیه گروه‌های اقلیت انجام می‌گیرند، تصویب کنند. نادیده گرفتن این عوامل اساسی می‌تواند منجر به بروز

1. Minority Schools in Albania, Advisory Opinion, (1935), P.C.I.J. No. 64.

2. Nazila Ghanea & Alexandra Xanthaki, Minorities, Peoples and Self-Determination; Essays in Honour of Patrick Thornberry (Leiden: Martinus Nijhoff, 2005) at 17.

3. Human Rights Committee, General Comment 23, Article 27, (1994).

اختلافات مرگباری شود. بند ۱۵ گزارش سال ۲۰۰۹ دبیر کل، تأکید دارد که احترام به حقوق بشر در کشورها احترام به تنوع فرهنگی، سازوکارهای مناسب برای حل و فصل اختلافات داخلی و سازوکارهای حمایتی از گروه‌های در معرض خطر می‌تواند از ریشه‌دار شدن اختلافات درونی و در نهایت حرکت به سمت ارتکاب جنایات بین‌المللی به نحو مناسبی جلوگیری کند.^۱

همچنین دولت‌ها می‌توانند از کشورهایی که با این مشکلات مواجه نشدند درس بگیرند. به نظر می‌رسد آنها توانسته‌اند سازوکارهای مناسبی طراحی کنند تا اختلافات در حال ظهور را قبل از آنکه منجر به خشونت شوند شناسایی و اداره کنند مانند کمیسیون روابط قومی در گویانا، شورای صلح ملی در غنا و کمیسیون ثبت احزاب سیاسی و اصلاح جامع بخش امنیت سیرالئون.^۲

گزارش دبیر کل در بند ۲۹ خود به نقش آموزش و برنامه‌های آموزشی در تحقق مسئولیت‌های حمایتی دولت‌ها خصوصاً حقوق اقلیت‌ها اشاره می‌کند. بعنوان مثال از سال ۱۹۹۶ کمیته بین‌المللی صلیب سرخ خدمات مشاوره‌ای در حوزه حقوق بشردوستانه بین‌المللی را ارائه می‌کند که علاوه بر ترغیب دولت‌ها به تصویب موافقتنامه‌های بشردوستانه، آموزش‌های دولت به دولت و مواد آموزشی برای این اهداف را ارائه می‌کند.^۳ چنین اقداماتی دولت‌ها را از ارتکاب جنایات بین‌المللی و مواجه شدن با تبعات آن بر حذر می‌دارد و در حفظ جان گروه‌های اقلیت در خطر موثر خواهند بود.

این وضعیت موجب ایجاد یک دولت همه‌شمول در درون مرزهای شناخته شده کشور می‌شود که مسئولیت‌های حمایتی خود را به نحو مناسبی اجرا می‌نماید یا در این مسیر قرار دارد. چنین دولت و حاکمیتی به تعبیر گزارش سال ۲۰۰۹ دبیر کل، پایه و اساس مسئولیت حمایت و تحت حمایت جامعه بین‌المللی است. در این شرایط، سخن از جدایی چاره‌ساز و توسل به این ایده مبهم و بدون چشم‌انداز روشن، مجالی برای طرح پیدا نخواهد کرد.

1. Implementing the Responsibility to Protect, op. cit. p. 11.

2. Ibid. at 45.

3. Ibid. at 13.

۸. تعهد دولت‌ها و جامعه بین‌المللی به عدم شناسایی وضعیت ناقض حق تعیین سرنوشت

تردیدی در نقض جدی و اساسی حق تعیین سرنوشت در استعمارگری، اشغال خارجی و نژادپرستی که منجر به استحقاق مردم به اعمال بعد خارجی تعیین سرنوشت می‌شوند وجود ندارد. اسناد بین‌المللی از جمله اعلامیه اعطای استقلال و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل، به بیان‌های مختلف از اراده و میل دولت‌ها به پایان استعمارگری و احترام به حق تعیین سرنوشت مردمان سخن رانده‌اند و از آنجا که در مقطع کنونی مصادیقی برای استعمارگری وجود ندارد به این مورد پرداخته نمی‌شود. در مورد سلطه بیگانه نیز اعلامیه اعطای استقلال قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه را نفی حقوق اساسی بشر و مانعی بر سر راه ترویج صلح و همکاری‌های بین‌المللی می‌داند. چرا که اشغال سرزمین در هر سطحی نقض صریح حق تعیین سرنوشت مردمان آن سرزمین است. نمونه این نوع نقض حق تعیین سرنوشت را می‌توان اشغال سرزمین فلسطین توسط رژیم اشغالگر اسرائیل دانست که همچنان هم ادامه دارد. برقراری رژیم‌های نژادپرست، همانگونه که رویه دیوان خصوصاً رای دیوان درباره نامیبیا^۱ هم اشاره می‌کند، برخلاف اصول و اهداف ملل متحد است که صلح و امنیت بین‌المللی را نیز در خطر قرار می‌دهد. اگرچه رژیم‌های نژادپرست در حال حاضر مصادیق معدودی دارند اما می‌توان از رژیم اشغالگر اسرائیل بعنوان بارزترین نمونه این رژیم‌ها در جهان کنونی نام برد. گزارش سازمان عفو بین‌الملل مورخ ۱ فوریه ۲۰۲۲ به مصادیق تبعیض نژادی و نقض شدید حقوق بشری رژیم صهیونیستی علیه جمعیت فلسطینی ساکن این منطقه از جمله مصادره سرزمین، انکار تابعیت، اقامت و زندگی خانوادگی، سلب مالکیت، ایجاد محدودیت در حق مشارکت سیاسی، انتقال اجباری، بازداشت خودسرانه و شکنجه می‌پردازد.^۲ نظارت مستمر نهادهای بین‌المللی همانگونه که در گزارش سال ۲۰۰۹ دبیر کل آمده است، موجب ارتقای وضعیت حقوق بشر و افزایش حساسیت دولت‌ها و جامعه جهانی به این موضوع را فراهم می‌کند.

1. Case Concerning Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia, ICJ Reports, (1971).

2. Israel's Apartheid against Palestinians: A Cruel System of Domination and a Crime against Humanity, Amnesty International, (2022).

مسئولیت نهاد مستقر در سرزمین‌های تحت استعمار، اشغال و رژیم‌های نژادپرست، محدود به رفع موانع اعمال حق تعیین سرنوشت مردمان سرزمین و کمک به تحقق آن است. چراکه اصولاً در شرایط نقض حق تعیین سرنوشت و به دنبال سیاست‌های نژادی، دولت مشروعی نمی‌تواند تشکیل شود. به علاوه مسئولیت جامعه بین‌المللی نیز مطابق قواعد این نظام آشکار است. بر اساس طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها (۲۰۰۱) دولت ناقض این اصل محکوم به جبران، تعهد به عدم تکرار و مهمتر از همه توقف فوری نقض حق تعیین سرنوشت است. مسئولیتی که با توجه به ماهیت آمره یا حتی با فرض عام‌الشمول بودن حق تعیین سرنوشت باید مورد پیگیری جامعه بین‌المللی و سایر کشورها قرار گیرد. همچنین بر اساس بند ۲ ماده ۴۱ دولت‌ها نباید وضعیت ایجاد شده بر اساس نقض حق تعیین سرنوشت را شناسایی کنند و باید در جهت پایان دادن به نقض این حق اقدامات مشروعی را اتخاذ یا به سایر دولت‌ها در این راستا کمک نمایند.^۱

۹. ظرفیت‌سازی و کمک‌های بین‌المللی برای حمایت از حقوق بشر

به نظر می‌رسد بعد پیشگیرانه مسئولیت حمایت، آنچنان که باید توسط جامعه بین‌المللی جدی گرفته نشده است. جامعه بین‌المللی برای جبران این کوتاهی پرهزینه باید برای تحقق حق تعیین سرنوشت داخلی مردمان و بررسی سازوکارهای ایفای نقش مردم در سرنوشت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خودشان با در نظر گرفتن معیارهای جامعه هدف و تنوع فرهنگی و بدون تحمیل نوع خاصی از نظام مشارکت، به دولت‌های حاکم و مردمان کمک کند.

گزارش ۲۰۰۹ دبیر کل در مورد اجرای مسئولیت حمایت، حاوی توصیه‌های ارزشمندی در این زمینه است. اشکال مختلفی از کمک جامعه بین‌المللی به دولت در راستای حمایت از حقوق بشری مردمان وجود دارد که با محوریت خود دولت انجام می‌گردند. در این بخش از طریق همکاری میان دولت‌های عضو، ترتیبات منطقه‌ای، جامعه مدنی و بخش خصوصی و همچنین توانمندی‌های نهادین و مزیت‌های نسبی نظام ملل متحد به دولت مورد نظر کمک خواهد شد. این بخش معمولاً مورد غفلت کارشناسان قرار

1. Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts, International Law Commission, (2001).

می‌گیرد اما در واقع در شکل‌گیری فرایندی که بتواند به طور هماهنگ اعمال شود و بطور گسترده مورد حمایت قرار گیرد، نقش حیاتی دارد.

پاراگراف ۱۳۸ سند نهایی اجلاس ۲۰۰۵ جامعه بین‌المللی را متعهد به کمک و تشویق دولت‌ها برای اجرای مسئولیت حمایت کمک و می‌داند. در شرایطی که یک دولت، فاقد توانایی حمایت از مردمان خودش باشد و یا با یک نیروی مخالف مسلح روبرو باشد که مرتکب جنایات مربوط به مسئولیت حمایت می‌شود یا تهدید به ارتکاب آنها می‌کند؛ اقدامات حمایتی جامعه بین‌المللی می‌تواند حتی شامل کمک نظامی به دولت تحت محاصره برای مقابله با چنین گروه‌هایی باشد.^۱

به نظر می‌رسد یکی از ابتدایی‌ترین گام‌هایی که جامعه بین‌المللی باید در این راستا بردارد، الزام آور ساختن تعهداتی است که دولت‌ها در این زمینه بر عهده دارند. یکی از مشکلات تأمین و تضمین حقوق بشری این است که عموم اسناد مرتبط با این حقوق، به صورت اعلامیه‌ای و توصیه‌ای صادر شده‌اند. از طرف دیگر جامعه بین‌المللی باید نسبت به رعایت حقوق بشر توسط دولت‌ها نیز حساسیت به خرج داده و اوضاع داخلی کشورها را مورد بررسی قرار دهد. رعایت حقوق بشری مردمان باید توسط افکار عمومی و سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی پیگیری شود و نسبت به نقض آنها حساسیت وجود داشته باشد. در شرایطی که دولتی درک کند جامعه جهانی نسبت به نقض حقوق بشر اهمیت ویژه‌ای قائل است و واکنش نشان خواهد داد، مطمئناً نسبت به رعایت این حقوق بیشتر اهتمام می‌ورزد. جامعه جهانی همچنین می‌تواند نهادهای منطقه‌ای و سازمان‌های مردم‌نهاد مانند دیدبان حقوق بشر و عفو بین‌الملل را به منظور نظارت بر وضعیت حقوق بشر بکار گیرد. برای مثال تأسیس کارگروه سازمان ملل در رابطه با اقلیت‌ها در ۱۹۹۵ نیز گام مهمی در این زمینه به حساب می‌آید.

ارتقای وضعیت حقوق بشر نیاز به یک رویکرد چندوجهی دارد که شامل بررسی و مستند کردن نقض‌های حقوق بشری و همچنین تأسیس و پشتیبانی نهادهای محلی که در زمینه حمایت از حقوق بشری و انعکاس نقض‌های حقوق بشری توانایی دارند. جامعه و نهادهای بین‌المللی باید کسانی را که قصد ارتکاب و تحریک جنایات مذکور را دارند،

1. The 2005 World Summit Outcome, op. cit. at 138.

نسبت به هزینه‌هایی که در طی این مسیر متحمل خواهند شد آگاه کنند. هزینه‌های سنگین و طولانی مدتی که تنها اعتبار آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد بلکه همچنین شامل از دست دادن سرمایه‌گذاری خارجی، فرار سرمایه، تضعیف گردشگری و نیز از دست دادن جایگاه خود بعنوان یک عضو شایسته جامعه بین‌المللی هم خواهد شد. در واقع جامعه بین‌المللی باید اهمیت قواعد مربوط به حقوق اساسی بشر را چنان زیاد جلوه دهد که هیچ دولتی در محدوده مرزهای خودش جرات نقض آنها را نداشته باشد.

تشویق دولت‌ها همچنین می‌تواند از طریق مذاکره و آموزش معیارهای حقوق بشری و بشردوستانه صورت بگیرد. جامعه بین‌المللی و خصوصاً سازمان ملل با توجه به ظرفیت‌ها و امکانات قابل توجهی که در اختیار دارند، می‌توانند نسبت به آگاهی‌بخشی به مردمان و حتی دولت مردان برنامه ریزی نمایند. در بسیاری از موارد، اختلافات به دلیل نبود آگاهی‌ها ایجاد می‌شود و در همین راستا گسترش می‌یابند.

بدون شک افزایش کمک‌های توسعه‌بخش به میلیاردها فقیر، تأثیر کاملاً مثبتی بر پیشگیری از جنایات مربوط به مسئولیت حمایت خواهد داشت. این کمک‌ها خصوصاً در مناطقی که درگیری‌های قومی شدت دارد و نابرابری میان گروه‌ها عمق پیدا کرده، تأثیر مهمی خواهند داشت. این امر همچنین به ارتقای برابری و عدالت اجتماعی، بالا رفتن سطح سواد و افزایش فرصت‌های آنها در مشارکت سیاسی موثر منجر خواهد شد.^۱

بکارگیری هیأت‌های حقیقت‌یاب بر اساس منشور ملل متحد توسط مجمع عمومی و شورای امنیت نیز می‌تواند برای اتخاذ راهکار مناسب مفید باشد. در مواردی گروه‌های اقلیت یا دولت مرکزی، ادعاهایی بر خلاف واقعیت ارائه می‌دهند و موجب انحراف و اشتباه جامعه بین‌المللی می‌گردند. بررسی سریع اختلافات و اتخاذ واکنش مناسب امر مهمی است که لازمه آن اشراف بر حقایق است.

در قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت درباره اوضاع لیبی، شورای امنیت بر اساس احتمال وقوع جنایت علیه بشریت، اقدامات جمعی مبتنی بر مسئولیت حمایت را در دستور کار قرار می‌دهد و طی مدت زمان کوتاهی به هدف خود یعنی سرنگونی رژیم قذافی دست پیدا می‌کند اما

۱. عبدال نعیم شهریاری و اسماعیل یعقوبی، «اجرای مسئولیت حمایت»، سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، شماره چهارم، (۱۳۸۷)، ص ۵۰۶.

باید توجه داشت که هدف اصلی مسئولیت حمایت، محافظت از مردم است نه اینکه مانند جنگ‌های کلاسیک به دنبال شکست دادن دشمن باشد. آنچه در لیبی رخ داد، سرنگونی و نابودی دولت مستقر بجای تضعیف نهادهای نظامی آن که نقش سرکوب مردم و معترضان را بر عهده داشتند بود.^۱ از طرف دیگر اگر قرار باشد دکترین مسئولیت حمایت ارزش عملی داشته باشد، باید به نحوی به کار گرفته شود که از وقوع رواندا یا سربرنیتسای دیگری جلوگیری کند نه اینکه اجازه وقوع آن را بدهد و سپس به حل و فصل ماجرا پردازد.^۲

نتیجه‌گیری

از منظر حقوق بین‌الملل، بعد داخلی حق تعیین سرنوشت وضعیت یک قاعده عام‌الشمول را دارد و بعد خارجی آن بعنوان قاعده آمره مورد پذیرش قرار گرفته است. بعد داخلی حق تعیین سرنوشت شامل مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و در مورد گروه‌های اقلیت در سرزمین نیز بصورت حق بر حفظ هویت گروهی متبلور شده است. بعد خارجی این حق شامل مردمان سرزمین‌های استعماری، تحت اشغال و رژیم‌های نژادپرست می‌باشد اما باید توجه کرد که تعبیر جدایی طلبانه از حق تعیین سرنوشت، جایگاهی در نظام کنونی حقوق بین‌الملل ندارد. رویه قضایی، دولت‌ها و اسناد بین‌المللی همواره بر اهمیت و اولویت اصل یکپارچگی سرزمینی تأکید دارند. از طرف دیگر، صلح و امنیت بین‌المللی ایجاب می‌کند که تعابیر جدایی طلبانه مورد تأیید و حمایت قرار نگیرند. امروزه مسئله رعایت حقوق بشر و مهمتر از همه حق تعیین سرنوشت، یک مسئله جهانی است. جامعه بین‌المللی با ابزارهایی که در اختیار دارد باید نسبت به تحقق آن اهتمام ورزد. حق تعیین سرنوشت به طور غیرمستقیم و از طریق دکترین مسئولیت حمایت می‌تواند محقق شود. بعبارت دیگر حق تعیین سرنوشت بعنوان ابزار پیشگیری از وقوع جنایات مدنظر مسئولیت حمایت عمل می‌کند و در همین راستا جامعه بین‌المللی می‌تواند نسبت به اعمال این حق، کمک‌ها و اقداماتی را در دستور کار قرار دهد.

1. Teimouri & Subedi, op. cit. at 13.

2. Christian Pippan, *The 2011 Libyan Uprising, Foreign Military Intervention, and International Law* (Austria: Juridikum, 2011) at 166.

مفهوم مسئولیت حمایت با تأکید بر مسئولیت اولیه دولت‌ها و کمک‌های جامعه بین‌المللی به منظور ایفای وظایف حاکمیتی به دولت‌ها، تنها در مرحله آخر به عنصر مداخله اشاره می‌کند. در واقع جامعه بین‌المللی باید به این بینش برسد که بخش‌های غیرمداخله‌ای و کمک‌های بین‌المللی به دولت‌های مستقر، نقش و اهمیت اساسی در راستای حمایت از مردمان دارد و بکارگیری و تقویت آنها به نفع همه طرف‌ها و نیز صلح و امنیت جهانی است. سابقه بکارگیری مسئولیت حمایت در لیبی و جدایی چاره‌ساز در کوزوو نشان داد تئوری‌های نوظهور حقوقی چه مقدار در عمل می‌توانند ناکارآمد باشند.

از طرف دیگر روشن نبودن معیارهای مداخلات حمایتی، مشکلی است که مسئولیت حمایت از آن رنج می‌برد و جامعه بین‌المللی باید نسبت به تدقیق آن اقدام کند. در بسیاری از موارد کشورهای قدرتمند و خصوصاً اعضای دائم شورای امنیت، معیارهای دوگانه‌ای را نسبت به مسائل حقوق بشری اتخاذ می‌کند. به منظور حمایت از شهروندان و جلوگیری از فجایع مشابه؛ جامعه بین‌الملل در اولین قدم، معیارهایی کامل، مشخص و ثابت در مورد مسائل حقوق بشری معرفی و برای الزام‌آور ساختن آنها تلاش نماید. در مسیر تدوین معیارها نیز باید توجه شود که به مفهوم تنوع فرهنگی توجه شود چراکه در موضوعات حقوق بشری نمی‌توان یک معیار ثابت را برای همه جهان ارائه کرد.

با توجه به این موارد، پیشنهاد می‌شود تمرکز جامعه بین‌المللی در تقابل مفاهیم جدایی چاره‌ساز و مسئولیت حمایت به سمت مسئولیت حمایت و خصوصاً ابعاد غیرمداخله‌ای آن باشد. چراکه بعد پیشگیری این مفهوم، اقدامات و راهکارهایی را ارائه می‌کند که در صورت اجرای درست، نتایج بهتری را به دنبال دارد. در واقع این مفهوم طرح شده تا از وقوع فجایعی مانند رواندا، کامبوج و سربرنیتسا جلوگیری کند نه اینکه پاسخی در قبال جنایات باشد. در حالی که مفهوم جدایی چاره‌ساز یا درمانی حتی در صورت سازگاری با سایر اصول حقوق بین‌الملل و پذیرش جهانی، تنها به پس از فاجعه نظر دارد. باید فاجعه یا بحرانی ایجاد شده باشد تا بعنوان آخرین راه، جدایی‌بخشی از یک دولت حاکم را تجویز کند.

در نتیجه اجرای درست و به موقع دکترین مسئولیت حمایت در ستون‌های مختلف آن، هم می‌تواند نیاز به توسل به مفهوم چالش برانگیز جدایی چاره‌ساز را مرتفع کند و هم در محافظت از جان انسان‌ها و خصوصاً غیرنظامیان در درگیری‌های داخلی جلوگیری نماید.

از طرف دیگر، مزیت توسل به مسئولیت حمایت ارائه راهکار دائمی مبتنی بر حل اختلاف بین طرف‌های درگیر و نظارت بر روند اجرای آنهاست در صورتی که جدایی چاره‌ساز با پاک کردن صورت مسئله تنها به اختلاف‌های داخلی بعد بین‌المللی می‌دهد و هیچ رویکردی به منشأ این اختلافات ندارد. این یعنی اختلاف دو یا چند گروه در داخل یک کشور، تبدیل به اختلاف بین‌المللی شده است و در نتیجه برگشت به نقطه اول!

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Mohsen Abdollahi



<https://orcid.org/0000-0003-1929-2587>

Seyed Reza Hosseini



<https://orcid.org/0000-0002-7697-9046>

منابع

کتاب‌ها

- شایگان، فریده؛ طارم سری مسعود؛ گلشن پژوه محمودرضا؛ مستقیمی، بهرام و مولائی، یوسف، تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، زیر نظر جمشید ممتاز (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۲).
- عزیزی، ستار، حمایت از حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل، ویرایش دوم (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۴).

مقاله‌ها

- ابراهیم گل، علیرضا و کریمی، سیامک، «تقابل تمامیت سرزمینی و حقوق بشر؛ ارزیابی حقوقی نظریه جدایی چاره‌ساز»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال سوم، شماره ۲، (۱۳۹۴).
- پارسامهر، محمدعلی و میرموسوی، سید علی، «حل و فصل مسئله اقلیت‌ها در پرتو رویکرد نوین حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۰، شماره ۱، (۱۳۹۹).
- زمانی، سید قاسم و زمانیان، سورنا، «جایگاه دکترین مسئولیت حمایت در بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۶، شماره ۳، (۱۳۹۵).

- شهریار، عبدالنعم و یعقوبی، اسماعیل، «اجرای مسئولیت حمایت» (ترجمه)، زیر نظر محسن عبدالهی، سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، شماره چهارم، (۱۳۸۷).

References

Books

- Busquets, Pau Bossacoma, *Morality and Legality of Secession* (Switzerland: Palgrave Macmillan, 2020).
- Cassese, Antonio, *Self-determination of peoples; A legal Reappraisal*, (London: Cambridge University Press, 1995).
- Fisch, Jörg, *The Right of Self-determination of Peoples: The Domestication of an Illusion*, Translated by Anita Mage (London: Cambridge University Press, 2015).
- Ghanea, Nazila & Alexandra Xanthaki, *Minorities, Peoples and Self-Determination; Essays in Honour of Patrick Thornberry* (Leiden: Martinus Nijhoff, 2005).
- Malanczuk, Peter, *Akehurst's Modern Introduction to International Law*, Seventh edition (London: Routledge, 1997).
- Nahlawi, Yasmine, *The Responsibility to Protect in Libya and Syria* (London: Routledge, 2020).
- Pippan, Christian, *The 2011 Libyan Uprising, Foreign Military Intervention, and International Law* (Austria: Juridikum, 2011).
- Schutter, Olivier De, *International Human Rights Law; Cases, Materials, Commentary* (London: Cambridge University Press, 2010).
- Tomuschat, Christian, *Secession; International Law Perspectives*, Edited by Marcelo G. Kohen (London: Cambridge University Press, 2006).
- Trinidad, Jamie, *Self-determination in Disputed Colonial Territories*, (London: Cambridge University Press, 2017).
- Weller. Marc, *Human Rights in Weak, Divided, and Threatened States, in International Human Rights in the 21st Century; Protecting the Rights*

of Groups, Edited by Gene M. Lyons and James Mayall (Maryland: Rowman & Littlefield, 2003).

- Rodriguez-santiago, Elizabeth, *The Evolution of Self-Determination of Peoples in International Law, In The Theory of Self-Determination*, Edited by Fernando R. Tesón (London: Cambridge University Press, 2016).

Articles

- Barafi, Jamal & Nael George, “The Legal Protection of Minorities from International Law and Arab Mashreq Perspectives”, *International Journal on Minority and Group Rights*, (2020).
- Cambou, Dorothée, “The UNDRIP and the Legal Significance of the Right of Indigenous Peoples to Self-determination: A Human Rights Approach with a Multidimensional Perspective”, *The International Journal of Human Rights*, (2019).
- Hannum, Hurst, “The Right of Self-Determination in the Twenty-First Century”, *Washington and Lee Law Review*, Issue. 3 Volume. 55, (1998).
- Henderson, Stacey, “Humanitarian Intervention and R2P”, *Journal of International Peacekeeping*, Vol. 22, (1998).
- Mancini, Susanna, “Rethinking the Boundaries of Democratic Secession: Liberalism, Nationalism, and the Right of Minorities to Self-determination”, *International Law Journal of Constitutional Law*, Vol. 6, (2008).
- Oeter, Stefan, “The Kosovo Case – An Unfortunate Precedent”, *Max-Planck-Institute*, (2015).
- Peters, Anne, “Humanity as the A and Ω of Sovereignty”, *European Journal of International Law*, Vol. 20, No. 3, (2009).
- Scott, Shirley V. & Roberta C. Andrade, “Sovereignty as Normative Decoy in the R2P Challenge to the Charter of the United Nations”, *Global Responsibility to Protect*, Vol. 11, (2019).

- Senaratne, Kalana, “Internal Self-Determination in International Law: A Critical Third-World Perspective”, *Asian Journal of International Law*, Vol. 2, Issue 2, (2013).
- Shaw Malcolm N, “Peoples, Territorialism and Boundaries”, *European Journal of International Law*, Vol. 8, (1997).
- Teimouri, Heidarali & Surya P. Subedi, “Responsibility to Protect and the International Military Intervention in Libya in International Law: What Went Wrong and What Lessons Could Be Learnt from It?”, *Journal of Conflict & Security Law*, Oxford University Press, (2018).
- Thakur, Ramesh, “Global Justice and National Interests: How R2P Reconciles the Two Agendas on Atrocity Crimes”, *Global Responsibility to Protect*, Vol. 11, (2019).
- Vidmar, Jure, “The Right of Self-determination and Multiparty Democracy: Two Sides of the Same Coin?”, *Human Rights Law Review*, Volume 10, Issue 2, (2010).
- Yee, Sienho, “Notes on the International Court of Justice (Part 4): The Kosovo Advisory Opinion”, *Chinese Journal of International Law*, (2010).
- Zamani, Seyed Qasem & Sourena Zamanian, “Responsibility to Protect in the Syrian Crisis”, *Public Law Studies Quarterly*, Vol. 46, No. 3, (2016).

Documents

- Advisory Opinion Concerning Minority Schools in Albania, PCIJ Reports (1935).
- Advisory Opinion Proceeding Concerning Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, ICJ Reports, (2010).
- Case Concerning S.S. Lotus (Fr.v.Turk.), p C.I.J. Series A, (1927).
- Case concerning Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia, ICJ Reports, (1971).

- Case Concerning the Barcelona Traction, Light and Power Company Limited (Belgium v Spain), ICJ Reports, (1970).
- Declaration on the Rights of Persons belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, 18 December (1992).
- Declaration on the occasion of the 50th anniversary, 1995.
- Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, General Assembly resolution 1514(XV), 14 December (1960).
- Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations Cooperation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, General Assembly Resolution 2625 (XXV), (1970).
- Decision of the Council of the League of Nations on the Aaland Islands including Sweden's Protest Minutes of the 14th Meeting of the Council 24 June 1921, League of Nations Official Journal I, September (1921).
- Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts, International Law Commission, November (2001).
- GA Resolution of Definition of Aggression, 3314 (XXIX), (1974).
- General Recommendation 21, Committee on the Elimination of Racial Discrimination, 48th session, (1996).
- Implementing the Responsibility to Protect, Report of the Secretary-General, A/63/677, 12 January (2009).
- UN General Assembly, International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights, 16 December (1966).
- Reference re Secession of Quebec, [1998] 2 S.C.R. 217.
- Vienna Declaration and Program of Action, U.N. Doc. A/CONF.157/ 23, (1993).
- The Responsibility to Protect, Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty, Issued by the International Development Research Centre, December (2001).

- World Summit Outcome, Resolution Adopted by the General Assembly, A/RES/60/1, 24 October (2005).

In Persian

Books

- Azizi, Sattar, *Support of Minorities in International Law*, Second Edition, (Tehran: Shahre Danesh, 2015).
- Shayegan, Farideh, Tarom Sari, Masoud, Golshanpajouh Mahmoudreza, Mostaghimi, Bahram, Molaei, Yousef, *Strengthening International Cooperation in the Field of Human Rights, Under the Supervision of Jamshid Muntaz* (Tehran: Faculty of Law and Political Science of Tehran University, 2003).

Articles

- Ebrahimgol Alireza & Siamak Karimi, "Contrast between Territorial Integrity and Human Rights: Legal Evaluation of Remedial Secession's Theory", *Iranian Research Letter of International Politics*, Vol. 3, No. 2, (2015).
- Parsamehr Mohammadali & Mirmoosavi Seyed Ali, "Solving the Minorities' Problem in the Light of New Approach to the Right of Self-Determination", *Public Law Studies Quarterly*, Vol. 50, No. 1, (2020).
- Shahriari, Abdolnaeim & Esmail Yaghoubi, Under the Supervision of Mohsen Abdollahi, "Implementing the Responsibility to Protect", *Iranian Yearbook of International and Comparative Law*, Vol. 4, (2008-2009).

استناد به این مقاله: عبداللهی، محسن، حسینی، سید رضا، «تحقق حق تعیین سرنوشت در چهارچوب مسئولیت حمایت»، پژوهش حقوق عمومی، ۲۵(۸۰)، (۱۴۰۲)، صص ۱۳۳-۱۷۰.

Doi: 10.22054/QJPL.2023.69476.2815



The Quarterly Journal of Public Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License